



تعریف منطقی و نظری عرفان از نظر عبدالحسین خسروپناه

خسروپناه، رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه گفت: این فناری در کتاب «مصباح الأنس» علم ادیان را به عرفان تشبیه می کند زیرا او معتقد است دین اسلام و دین الهی چیزی جز عرفان نیست.

خسروپناه، رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه گفت: این فناری در کتاب «مصباح الأنس» علم ادیان را به عرفان تشبیه می کند زیرا او معتقد است دین اسلام و دین الهی چیزی جز عرفان نیست.

عبدالحسین خسروپناه، رئیس موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه به تازگی در کانال شخصی خود در تلگرام تعریف منطقی و نظری عرفان را ارائه داده است که مشروح آن در ادامه می آید؛

ابتدا وارد مقدمات می شویم و از تعریف منطقی عرفان آغاز می کنیم. بنابراین اولین بحث، بحث از تعریف است، اما نمی خواهیم تعریف تاریخی- جامعه شناختی ارائه دهیم؛ زیرا نمی خواهیم همه عرفان ها را جمع کنیم و وجه اشتراک آنها را پیدا کنیم، بلکه می خواهیم یک تعریف منطقی و نظری از عرفان ارائه دهیم.

جناب ابن فناری در مقدمه مصباح الأنس حدیث معروفی از نبی اکرم (ص) را نقل می کند که حضرت می فرمایند: «العلم علما، علم الأبدان و علم الأديان». بعد می گوید که علم ادیان، عبارت است از عرفان، یعنی علم ادیان را به عرفان تشبیه می کند؛ زیرا او معتقد است دین اسلام و دین الهی چیزی جز عرفان نیست و این عرفان به عرفان نظری و عرفان عملی تقسیم می شود. عرفان نظری را علم الحقایق والمشاهدة والمکاشفة می نامد. اگر کسی توانست به وسیله کشف، حقایق را شهود کند؛ این عرفان نظری می شود. شهود حقایق یعنی شهود باطن. یعنی این عالم ظاهری دارد و باطنی. ظاهر این شخص انسان است ولی باطنش سبعیت یا ملکی بودن است. همه انسان ها به شکل ظاهری دیده می شوند اما حقیقت این انسان ظاهرش نیست، بلکه باطنش است. اگر کسی شهود کند و به وسیله شهود، حقایق را کشف کند؛ دانش به آن حقایق، عرفان نظری می شود. از عرفان عملی به علم تصوف و سلوک تعبیر می کنند.

دانشی که منازل عرفانی را بیان می کند. بین علم السلوک و سلوک فرق است. ممکن است کسی علم سلوک داشته باشد و استاد علم سلوک باشد، حتی درباره منازل العارفین کتابی بنویسد، اما خودش اهل سلوک نباشد. بین علم السلوک و سلوک تفاوت وجود دارد. عرفان نظری به عنوان یک علم، یک نظام و یک دانش است؛ به عبارتی بیان منازل عرفانی است. البته قطعاً بیان منازل عرفانی را از عارفان اهل سلوک گرفته اند. یعنی استادی که عرفان عملی می گوید، از عارفان اهل سلوک استفاده کرده است. یا ممکن است خود نیز در سیر و سلوک به تجربه هایی رسیده باشد و منازل عرفانی را درست بیان کند. به همین دلیل بعضی می گویند منازل عرفانی چهار تاست؛ بعضی می گویند هفت منزل است؛ بعضی می گویند هفتاد منزل؛ بعضی می گویند صد منزل؛ بعضی می گویند هزار منزل. اگر کسی به هزار منزل اعتقاد داشته باشد، منازل را خیلی جزئی کرده است. بنابراین علم عرفان نظری و علم عرفان عملی به مثابه یک دانش به این شکل مطرح شده است. این تعریفی است که از فناری ذکر شد.

تعریف منطقی و نظری عرفان

تعریف دوم را از قیصری می آوریم. قیصری شاگرد ملا عبدالرزاق کاشانی است. او اهل کاشان بوده است به او هم کاشانی می گویند و هم قاسانی. او یکی از بهترین شارحان عرفان ابن عربی است. کتابی هست به نام رسائل قیصری که رساله های ایشان را یک جا جمع کردند و به نام رسائل قیصری نام گذاری کردند. یکی از رساله های او «رسالة التوحید و النبوة و الولاية» است. در این مجموعه رسائل، عبارتی در تعریف عرفان دارد: «فحده هو العلم بالله سبحانه من حيث أسمائه و صفاته و مظاهره و أحوال المبدء والمعاد و بحقایق العالم و بکیفیه رجوعها إلي حقيقة واحدة، هي الذات الأحدية و معرفة طریق السلوک و المجاهدة لتخليص النفس عن مضایق القيود الجزئية و اتصالها إلي مبدئها و اتصافها بنعت الاطلاق و الكلية». این عبارت تعریف عرفان از نظر قیصری است. او می گوید: تعریف عرفان عبارت است از علم به خدای سبحان؛ یعنی عرفان، خدانشناسی است.

عرفان الهی است، عرفت الله هست، اما از جهت ذات و کنه خدا این مطلب را نمی گوید. عنقا شکار کس نشود، ذهن ما نمی تواند خدا را صید کند. ما به ذات و کنه خدا نمی رسیم، بلکه از جهت اسماء و صفات، حضرت حق را می شناسیم؛ مانند علم خداوند تعالی، قدرت خداوند تعالی، حیات خداوند تعالی و مظاهر خداوند تعالی- مظاهر خداوند تعالی یعنی ملائکه، انسان ها، حیوانات، نباتات، جمادات- و احوال مبدء و معاد، اینکه مبدء و معاد چیست؟ و شناخت حقایق باطن عالم. علوم دیگر مثل زیست شناسی، فیزیک و شیمی نیز طبیعت را معرفی می کنند، اما این علوم هیچ موقع حقایق عالم را نمی شناسند. آنها سلول ها را می شناسند، در حالی که سلول، حقیقت عالم نیست. اما عارف، حقایق عالم را می گوید و اینکه چگونه این حقایق به آن حقیقت واحده که ذات احدیت است رجوع می کند؟ چطور به سمت خدا معاد پیدا می کند؟ بدون اینکه قیصری اسمی ببرد، مشخص می شود که تا این قسمت، عرفان نظری را توضیح می دهد.

در واقع عرفان نظری، نوعی هستی شناسی است و جزء فلسفه است. به همین خاطر است که کسی مثل هانری کربن وقتی کتاب تاریخ فلسفه اسلام را می نویسد از ابن عربی هم بحث می کند، از عرفا نیز بحث می کند، زیرا آنها هم هستی شناسی دارند؛ اما هستی شناسی آنها با هستی شناسی فلاسفه تفاوت دارد. قیصری بعد از آن می گوید: «و معرفة طریق السلوک و المجاهدة».

شناخت راه سیر و سلوک و جهاد درونی. برای اینکه نفس ما، از مضیقه‌ها و تنگناهای قیود جزئیة رهایی پیدا کند. ما گرفتار قیود جزئیة هستیم، قیودی مثل مال، مقام، همسر، فرزند و . . . این قیود ما را در مضیقه قرار می‌دهند. سلوک و مجاهدت برای این است که از این مضیقه‌ها رهایی پیدا کنیم. عرفان می‌خواهد انسان و نفس را از این مضیقه‌ها نجات دهد و انسان را به مبدأش که خداوند تعالی است، اتصال بدهد و این نفس را به نعت اطلاق و کلیت متصف کند. وقتی انسان از این تنگناها رها شد و به مبدأ اتصال پیدا کرد، به نعت و صفت اطلاق متصف می‌شود.